



Because I'm a Woman

زيرا من زن هستم

A little boy asked his mother, "Why are you crying?" "Because I'm a woman," she told him. "I don't understand," he said. His Mom just hugged him and said, "And you never will. "Later the little boy asked his father, "Why does mother seem to cry for no reason?"

"All women cry for no reason," was all his dad could say. The little boy grew up and became a man, still wondering why women cry. Finally he put in a call to God. When God got on the phone He asked, "God, why do women cry so easily?" God said: "When I made the woman she had to be special. I made her shoulders strong enough to carry the weight of the world, yet gentle enough to give comfort. I gave her an inner strength to endure childbirth and the rejection that many times comes from her children. I gave her a hardness that allows her to keep going when everyone else gives up, and take care of her family through sickness and fatigue without complaining. I gave her the sensitivity to love her children under any and all circumstances, even when her child has hurt her very badly. I gave her strength to carry her husband through his faults and fashioned her from his rib to protect his heart. I gave her wisdom to know that a good husband never hurts his wife, but sometimes tests her strengths and her resolve to stand beside him unfalteringly. And finally, I gave her a tear to shed. This is hers exclusively to use whenever it is needed." "You see my son," said God,

"The beauty of a woman is not in the clothes she wears, the figure that she carries, or the way she combs her hair. The beauty of a woman must be seen in her eyes, because that is the doorway to her heart - the place where love resides.

پسر بچه ای از مادرش پرسید: چرا تو گریه می کنی؟ مادر جواب داد برای اینکه من زن هستم. او گفت: من نمی فهمم! مادرش او را بغل کرد و گفت: تو هرگز نمی فهمی بعد پسر بچه از پدرش پرسید: چرا به نظر می آید که مادر بی دلیل گریه می کند. همه زنها بی دلیل گریه می کنند! این تمام چیزی بود که پدر می توانست بگوید. پسر بچه کم کم بزرگ و مرد شد. اما هنوز در شگفت بود که چرا زنها گریه می کنند؟ سرانجام او مکالمه ای با خدا انجام داد و وقتی خدا پشت خط آمد، او پرسید: خدایا چرا زنها به آسانی گریه می کنند؟ خدا پاسخ داد: وقتی من زن را آفریدم، گفتم او باید خاص باشد من شانه هایش را آنقدر قوی آفریدم تا بتواند وزن جهان را تحمل کند و در عین حال شانه هایش را مهربان آفریدم تا آرامش بدهد. من به او یک قدرت درونی دادم تا وضع حمل و بی توجهی که بسیاری اوقات از جانب بچه هایش به او می شود را تحمل کند. من به او سختی را دادم که به او اجازه می دهد وقتی که همه تسلیم شدند او ادامه بدهد و از خانواده اش به هنگام بیماری و خستگی و بدون گله و شکایت مراقبت کند. من به او حساسیت عشق به بچه هایش را در هر شرایطی حتی وقتی بچه اش او را به شدت آزار داده است ارزانی داشتم. من به او قدرت تحمل اشتباهات همسرش را دادم و او را از دنده همسرش آفریدم تا قلبش را حفظ کند. من به او عقل دادم تا بداند که یک شوهر خوب هرگز به همسرش آسیب نمی رساند. اما گاهی اوقات قدرتها و تصمیم گیری هایی را برای ماندن بدون تردید در کنار او امتحان می کند. سرانجام اشک را برای ریختن به او دادم. این مخصوص اوست تا هر وقت که لازم شد از آن استفاده کند. پسر من می بینی که زیبایی زن در لباسهایی که می پوشد و در شکلی که دارد یا به طریقی که موهایش را شانه می زند نیست. زیبایی زن باید در چشمانش دیده شود. چون در چه ای است به سوی قلبش، جاییکه عشق سکونت دارد.